

۱۶۱۳۱۴۱

ژان پل سارتر

تجرب

مترجم

مهر آفرید بیگدلی خمسه

سرشناسه: سارتر، ژان پل، ۱۹۰۵-۱۹۸۰ م. Saertre, Jean Paul

عنوان و نام پدیدآورنده: تهوع / نویسنده ژان پل سارتر؛ مترجم مهرآفرید بیگدلی خمسه.

مشخصات نشر: تهران: نگارستان کتاب، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: [۳۵۸] ص.

شابک: ۳-۳۷-۵۵۴۱-۶۰۰-۹۷۸.

وضعیت فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Nausea, 2007

یادداشت یادداشت: عنوان اصلی:

موضوع: داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: بیگدلی خمسه، مهرآفرید، ۱۳۵۰، مترجم.

رده‌بندی کنگره: الف ۱۳۸۸ ت ۹۴۵/الف/PQ۲۶۲۳

رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۶۱۹۰۹



تهوع

نویسنده: ژان پل سارتر

مترجم: مهرآفرید بیگدلی خمسه.

چاپ چهارم: ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: تاجیک

صحافی: تاجیک

تهران: خیابان فخررازی، خیابان وحید نظری غربی، پلاک ۱۱، طبقه همکف

تلفن: ۶۶۴۶۴۱۱۷ - ۶۶۴۹۵۴۶۱ - ۶۶۴۹۵۴۷۵

www.ngrbook.com

فروش اینترنتی: ۶۶۴۹۵۷۹۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

ISBN978-600-5541-37-3

شابک ۳-۳۷-۵۵۴۱-۶۰۰-۹۷۸

«قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان»

پیشگفتار

هیدن کاروت^(۱)

اگرستانسیالیسم چون فیلی که به اتاقی تاریک در آید، به ضمیر آمریکایی وارد شد: بسیار چیزها در هم شکست و کسانی که در اتاق بودند، در شناخت ماهیت این یورش به خطا افتادند. این چیست؟ شاید موتوری ویدئو، تانکی باز مانده از جنگ؟ پس از مدتی کوتاه چراغها روشن شد و همان «فقط» یک فیل دیدند^(۲)؛ همه خندیدند

I-Hayden carruth

۲- این تمثیل یادآور (و چه بسا برگرفته از) داستانی است که در خانه تاریک، مولوی است. م.
 پیل اندر خانه تاریک بود آن یکی را دست برگوشش رسید
 عرضه را آورده بودنش نمود آن بر سر خود باد بیزن شد پدید
 از برای دیدنش مردم بسی آن یکی را کف را بر پایش بسود
 گفت شکل پیل دیدم چون عمود آن یکی بر پشت او بر باد دست
 اندر آن ظلمت همی شد هر کسی گفت خود این پیل چون تنی راست
 دیدنش با چشم چون ممکن نبود همچنین هر کسی به جزوی که رسید
 اندر آن تاریکیش کف می بسود فهم آن می کرد هر جا می شنید
 آن یکی را کف به خرطوم افستاد از نظره گفتشان شد مختلف
 گفت همچون ناودان است این نهاد آن یکی دالش لقب داد ایسن الف

در کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

و گفتند که حتماً سیرکی از شهر می‌گذرد. اما نه، به زودی دریافتند که این فیل آمده است تا همانجا بماند؛ پس دقیق‌تر نگریستند و دیدند که این تازه وارد، با آن هیئت غریب، ناآشنا نیست: همیشه او را می‌شناخته‌اند.

سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ بود و دیری نگذشت که اگزیستالیسم از اصطلاحی رایج شد. معنای آن جای پرسش نداشت؛ چنین معنا می‌داد که بعد از جنگ زندگی در کافه‌های ساحل غربی دوباره سر بری آورده. مردان جوان جلف، و مصاحبانشان، دختران جوراب مشکی به آرایش که بیش از اندازه سیگار می‌کشیدند و خدا می‌داند چه خلاف‌های دیگر مرتکب می‌شدند. و چنین می‌نمود که رهبرشان این شخص سارتر نام است که نویسنده کتاب‌هایی با عنوان‌های چندی‌آوری چون *نهی و عجز* و *سازمان* بود. عاقلان گفتند: عجب مهم‌لانی. با خیالی کاملاً آسوده آن را سران زودگذر، به احتمال بسیار، یک حقه بازی شمردند.

در همین احوال، در کانون‌های جدیدی اندیشه ورزی متون اگزیستانسیالیسم، به ویژه از آن سارتر ترجمه و مطالعه می‌شد و نهاد روشنفکری آمریکارا از بیخ و بن می‌لرزاند. از یک سو، نریم نیست‌ها^(۱) و

1-Neo-Thomists

معتمدان به قرائت جدید از فلسفه اسکولاستیک توماس قدیس، متاله و فیلسوف معروف

ایتالیایی م.

دیگر فیلسوفان اخلاق‌گرا از بی‌اعتنائی اگزیستانسیالیسم به ارزش‌های سنتی بیمناک شدند، و از سوی دیگر فلاسفۂ پوزیتیویست^(۱) و تحلیل‌گرا از تمایل اگزیستانسیالیسم به ترک مقولات عقلایی و تکیه بر فراگردهای غیرذهنی آگاهی به خشم آمدند. از همه چشمگیرتر، حملات شدید هر دو اردوگاه، با حداثت افزون‌تر به محافل کوچک آوانگاران بود که اینجا و آنجا از اگزیستانسیالیسم استقبال می‌کردند. این امر، استقبال کنندگان کمتر از مهاجمان از اگزیستانسیالیسم مطلع نبودند، کمک به موضوع نمی‌کرد.

با اینهمه، اگزیستانسیالیسم، نخست به تدریج، سپس سریع‌تر، پیروانی یافت، که آن را ج.ی. می‌گرفتند. کسی گفته است که اگزیستانسیالیسم یک فلسفه است، هرچند فلسفه‌ای رنجور که بالاستقلال ابداع میلیون‌ها مرد است که سرفاً در برابر اضطراب زندگی در جهان مدرن واکنش نشان می‌دهند. نخستین بار که به سراغ آثار سارتر، یاسپرس^(۲)، یا کامو^(۳) می‌روی، غالباً بدان می‌ماند که صفحه به صفحه، اندیشه‌ها و عواطف مکنون خود را می‌خوانی که به صورتی دقیق و منجز بیان شده‌اند. در واقع، اگزیستانسیالیسم یک فلسفه است، زیرا تعلیم دیدگان رشته‌های فلسفی به تفحص بدان

1-Positivists

2-Jaspers روانپزشک و فیلسوف آلمانی. م. ۱۸۸۳-۱۹۶۹

3-Camus روزنامه نویس، نمایشنامه نویس، رمان نویس. م. ۱۹۱۳-۱۹۶۰

اشارت کرده‌اند؛ اما از آن بنیادی‌تر تغییر جہتی است در نگرش بشری که تمامی وجوہ حیات در تمدن ما را دگرگون کرده است.

لیکن، این نام، همانند نام‌هایی که به جنبش‌های بزرگ روح بشری می‌دهیم - رمانتیسیسم، حکمت متعالیه - اگر بکوشیم آن را به مثابه یک تعریف به کار بریم، گمراه کننده خواهد بود. شاخه‌های اگریستانسیالیسم چنان فراوان است که تنی چند از نویسندگان اصلی اگریستانسیالیست رویهم رفته از این اصطلاح تبری جسته‌اند؛ آنان انکار می‌کنند که اگریستانسیالیست‌اند و از اتصال به این غلیان کلی اجتناب می‌ورزند. با وجود این، ما همچنان ایشان را اگریستانسیالیست خواهیم خواند و کاملاً حق داریم: تا وقتی که این اصطلاح را به منزله اسم خاص، مفهومی مورد قبول، به کار می‌بریم، برای مشخص نمودن آنچه علائق و اگرارایکپارچه می‌سازد، به اندازه هر اصطلاحی مناسب، شاید هم بهتر است.

چیز تازه‌ای نیست. ویلیام بارت^(۱) در کتاب فوق‌العاده‌اش انسان‌نا معقول^(۲) (۱۹۵۸)، نشان داده است که آنچه اکنون غریزه اگریستانسیالیستی می‌نامیم، با اسطوره‌های ابراهیم و ایوب هم دوره است؛ در فلسفه یونانی ماقبل سقراط؛ در درام‌های آخیلوس^(۳) و اورپید^(۴). و در فرهنگ رمزآمیز یونان بعدی و بیزانس، و پیداست؛ و رشته‌ای پیچان، به ندرت، اما همیشه حاضر در سنت ادبی شرقی:

1-William Barret

2-Irrational Man

3-Aeschylus

4-Euripides (حدود ۴۸۴-۴۰۶ ق م) شاعر و نمایشنامه‌نویس یونانی.

آباء کلیسا، آگوستین^(۱)، غنوسی^(۲)، آبلار^(۳)، توماس^(۴)، و پس از آن، پاسکال خارق العاده و سنت رمانتیکی که یک قرن بعد معیارهای او را اخذ کرد و هم زمان، در شرق، کلّ تکوین ادیان و نگرش های فلسفی، به ویژه در متون بودایی و تائویستی، اکنون در نظر ما به هستی بشری به مراتب نزدیکتر می نماید تا گفتمان های راسیونالیستی غرب.

مع ذلک، به رغم این دلالت ها و قیاس ها سخت بر خطا خواهیم بود اگر منکر مدرنیته اگزیستانسیالیسم شویم. حقیقت فلسفی دقیقاً به علت تحول زمان و نیاز انسان به تغییر همراه با آن، صور گوناگون به خود می گیرد. لذا، نیزه که امروز اگزیستانسیالیسم می نامیم، در همه نمودهای فلسفی، ادبی و هنری اش با صراحت چشمگیر از سه شخصیت نشأت می گیرد. و آن سورن کی برگگارد^(۵) و نیچه^(۶)، فیلسوف بودند، و هر چند یک نسل با هم فاصله داشتند، مستقلاً کار می کردند و می نوشتند. این دو به مراتب می رسیدند که از جهات بسیار به تمامی متضاد بودند، زیرا کی برگگارد عمیقاً به ایده خدای مسیحی

(۳۵۴-۴۳۰) قدیس، متأله و فیلسوف، از آباء مهم کلیسا. نخست مروری بر 1-Augustine

بعد به مسیحیت گروید. م

2-Gnecics

3-Abelard (۱۰۷۹-۱۱۴۲) فیلسوف متأله و معلم فرانسوی. م

4-Thomas (۱۲۲۵-۱۲۷۴) معروف به توماس اکیناس، قدیس ایتالیایی. راسیونالیسم

علمی و ناتورالیسم ارسطو را با الهیات مسیحی درآمیخت. م

5-Kierkegaard (۱۸۱۳-۱۸۵۵) فیلسوف دانمارکی، بنیادگذار فلسفه اگزیستانسیالیسم. م

6-Nietzsche

معتقد بود، حال آنکه نیچه عمیقاً از آن دوری می‌جست؛ اما از جهات دیگر همانند بودند. هر دو به یکسان تنهایی، اضطراب و شک را آزموده و همان دغدغه بنیادین را از بابت سرنوشت و فرد انسانی داشتند. اینها نیروهای محرک سومین سرچشمه بزرگ، داستایوسکی رمان نویس هم بودند، که نوشته‌هایش، خاصه برادران کارامازوف و یاسکاشکا، های زیرزمینی عملاً شکوفه‌های حس اگزیستانسیالیستی را در ادبیت آبیاری می‌کند.

قرن بیستم^(۱) برای کمال بخشیدن به این آغازها کار و اندیشه بسیار صرف کرده است. عادت بر این است که بگوییم فلاسفه اصلی اگزیستانسیالیسم عصر ما عبارتند از مارتین هایدگر^(۲)، کارل یاسپرس، گابریل مارسل^(۳) و البته اورتگا. اما بسیاری از متفکران طیف‌های گوناگون از جمله خوب، اورتگا^(۴)، مارتین بوبر^(۵)، نیکلای

۱- منظور قرن بیستم است. م.

۲- Martin Heidegger (۱۸۸۹-۱۹۷۶) فیلسوف آلمانی، متفکر و مبدع معنا و بوده و -رد-

سارتر و اگزیستانسیالیسم تأثیر عظیم گذاشت. م.

۳- Gabriel Marcel (۱۸۸۹-۱۹۷۳) فیلسوف و نمایشنامه‌نویس فرانسوی، پدیده شناس

گسترنده اگزیستانسیالیسم مسیحی. م.

4- Ortega

(۱۸۸۳-۱۹۵۵) فیلسوف و نویسنده اسپانیایی، بنیادگذار چند نشریه ادواری فلسفی. م.

۵- Martin Buber (۱۸۷۸-۱۹۶۵) دانشمند، فیلسوف و نویسنده یهودی آلمانی، تورات به

مترجم زبان آلمانی. م.

بردیایف^(۱)، و آن. وایتهد^(۲) هم از عناصر عمده دلمشغولی اگزیستانسیالیسم تأثیر پذیرفته‌اند. در ادبیات، بسیاری، حتی اکثریت نویسندگان مدرن آگاهانه یا نا آگاهانه اگزیستانسیالیست بوده‌اند؛ این سنت یقیناً در مسیری که کافکا، اونا مونو^(۳)، لارنس، مالرو، هسه، کامو و فاکتر پدید آوردند، بسیار قوی بوده است. حتی نویسنده‌ای اینهمه دور از مراکز اگزیستانسیالیسم خود آگاه، چون رابرت فراست، هنگامی که اشعارش را چون «آمارگیر» را بازخوانی می‌کنیم به این ملغمه می‌پیوندیم. پس نهایتاً چیست که این تأثیرات گسترده را ایجاد می‌کند؟ هیچ کس نمی‌داند. یعنی کسی نمی‌تواند منجزاً بیان کند، هر چند کسانی، از جمله سارتر، سعی کرده‌اند. صرفاً بدین علت که اگزیستانسیالیسم محصور در مسائل ذهنی پیشینی نیست، بلکه استحاله آزاد تجربه زندگی است. نمی‌توان آن را تعریف کرد. با اینهمه گرایش‌های مهمی به حد کافی نمایان است.

در درجه اول، اگزیستانسیالیسم روگردانی از راسیونالیسم است. نه به این معنا که اگزیستانسیالیست‌ها نقش عقل را انکار می‌کنند؛ آنان صرفاً اصرار می‌ورزند که باید به محدودیت‌های عقل اعان آورد. اغلب ایشان احتمالاً بر این عقیده‌اند که آنچه می‌گویند بسیار منطقی

1-Nikolay Bedriyay

(۱۸۷۴-۱۹۴۸) فیلسوف روس، بنیادگذار آکادمی فلسفه در برلین و سپس در پاریس.

(۱۸۶۱-۱۹۴۷) فیلسوف و ریاضی‌دان انگلیسی، واضع فلسفه آرگانیم. 2-A.N.Whitehead

استاد فلسفه دانشگاه هاروارد.

3-Unamunu

است، اما عقلایی نیست و بر تمایز این در اصطلاح تأکید می‌نهند. اگزیستانسیالیسم به ویژه با سنت تعلقی مأخوذ از رنسانس که بیش از صد سال بعد در «خردگرایی کیهانی» هگل به اوج رسید، مخالف است. نوشته هگل دشوار فهم و غالباً گنگ است، اما هدف او وحدت دادن به واقعیت جزئی با عقل غایی در سیستمی بود که همه گرایش‌های سالبه یا نقیض را تصعید می‌کرد. کاری بود کارستان و سمفونیک و چنان اثری بر تخیلات بشری نهاد که آثار آن امروز هر کجا حیره است، هم در دنیای آکادمیک و همه در جهان «عملگرا». اما از لحاظ معنوی و کسائی، خاصه کی‌یرگگارد، این مظهر کمال ذهن با تجربه بشری هم‌خوان نیست. رنج و اشتیاق، شک و شهود، اضطراب و یأس منحصر را نمی‌توان با مقولات تعلقی توضیح داد. کی‌یرگگارد، بسیار آلوده از فروید از نیروهای پنهان نفس، نیروهایی که به صرف وجود تمام شرایط عقلانی، تحصّلی و خوش بینانه را نابود می‌کنند، آگاه بود.

هگلیانیسم فلسفه تاریخ و تود بر د هگل با ارائه واقعیت غایی که تاریخ یکسره در فراگرد سنتزهای مدام به شوند به سوی آن جریان دارد وجدان فردی را در وحدت عظیم ذهن انالی غرقه کرد. اما در نظر اگزیستانسیالیست، که تأکید می‌ورزد واقعیت تنها پیری است که خود او می‌داند و تجربه می‌کند، این امر بی‌معناست. به خط بی‌معنا، که بی‌رحمانه و ویرانگر است. اگزیستانسیالیست می‌داند که نفس غرق نمی‌شود، همین جا و هم اکنون حضور دارد، موجودیتی است رنج برنده، و هر سیستم فکری که این رنج را نادیده انگارد جبارانه است. کی‌یرگگارد با اصرار و به تکرار می‌گوید «جمعیت حقیقت

ندارد». درام حقیقت فقط در نفس وقوع می‌یابد.

مع‌هذا، اگرستانسیالیست چون به درون خویشتن می‌نگرد، چه می‌بیند؟ هیچ. با واپس نگری به آن سوی تولد یا پیش‌نگری به ماورای مرگ، خلأ می‌بیند، به مرکز خود که می‌نگرد، با کنار انداختن هرچه می‌داند، تمامی حافظه، همه احساس‌ها، شکاف من^(۱) را می‌بیند، بی‌شکل و تجسم‌ناپذیر، مثل هسته یک الکترون. و آنگاه، همچنانکه فیلسوفان در طول تاریخ پرسیده‌اند، بر آن می‌شود که پرسد: چرا به بی‌عی نام، چیزی هست، چرا به جای هیچ، این جهان، این کیهان هست؟ این با تمرکز تمامی توجهش به این هیچ درون خویش و لایه‌زیرین سطح عینی واقعیت، تدریجاً هیچ را به مفهوم عدم، یکی از دستاوردهای به راستی درگسترش‌مندی بشری انتقال می‌دهد. عدم به منزله یک نیرو، یک اصل، یک واقعیت به مفهومی معین از واقعیت. یأس انسان از همین جا می‌آید، اما اگر شهادت داشته باشد، تمامیت موجودیت او نیز.

مخالفت اگرستانسیالیست با اومانیسیم هم از همین جاست. نه اینکه او غیر انسانی است؛ کاملاً به عکس، اشتغال خاطر او یکسره معطوف سلامت عقل و تأثیرگذاری فرد بشری است. اما تأکید می‌ورزد که انسان باید با عدم مواجه شود. در کیهانی نشسته، سرشته عدم، نگرش انسان محور به واقعیت که از رنسانس تا قرن نوزدهم مشخصه اومانیسیم خردگرا بود، به وضوح غیرقابل دفاع است. آدمی، به جای آنکه عنصر مرکزی در صحنه واقعیت، موجودی منطقی

باشد، که جهان فاقد خرد برای او موجودیت دارد، عملاً یک صُدفه، تازه واردی دیر آمده و ماجراجوست که حیاتش دستخوش احتمال است؛ و عجب آنکه دلیل آن از خود عقل‌گرایی، از ایدهٔ تکامل داروینی می‌آید. موضوع درخت و سنگ و ستاره هرچه باشد، انسان محصولی جنبی، جزئی غیر اساسی از واقعیت است. او با تمامی اثرش به موجودیتی سست و نازک آویخته است.

از اینجا به بعد باید تعمیم‌ها را متوقف کرد. هر اندیشمند بزرگ اگزیستانسیالیست مسیر مجزای خویش را در قبال استقرار مجدد فرد بشری در راجعه با عدم و پوچی می‌پیماید. سارتر، فقط یکی از آنهاست. اگرستانسیالیسم، رویارویی با اضطراب و نومیدی، آشکارا فلسفهٔ عصر ما است. جای شگفتی نیست که زمان و مکان بزرگترین شکوفایی این فلسفه، اروپا در دهه‌های میانی قرن ما بوده است. این فلسفه برای کسانی که در آشفته‌گی‌های اجتماعی، از ریشه کنده شدن‌ها و شکنجهٔ عقل آشوب زیسته‌اند، مفهومی عمیق دارد؛ و همین‌ها عامل بدبینی و تخیل کابوین‌رادی است که در بسیاری از نوشته‌های اگزیستانسیالیستی عنصر غالب است. اما در خور یادآوری است که اگر اگزیستانسیالیسم در دنیای گراهام گرین^(۱) آندره مالرو^(۲)، و

1-Graham Greene (۱۹۰۴-۱۹۹۱) مؤلف انگلیسی، یکی از بزرگترین رمان‌نویسان قرن ۲۰

بیستم انگلیس.م

2-André Malraux (۱۹۰۱-۱۹۷۶) رمان‌نویس فرانسوی، عضو نهضت مقاومت فرانسه،

وزیر فرهنگ فرانسه.م

آرتور کسنلر^(۱) شکوفه داد، منشأ آن در جهان دیکنز، بالزاک، و پوشکین بود. کی‌یرکگارد و نیچه در شرایطی نمی‌زیستند که بیرونیان در آن کمترین ناراحتی احساس کنند. این جنبه از موقعیت بشر که آنان در کند و کاو درویشان کشف کردند بسی ژرف‌تر از فجایع خاص تاریخ است.

داس ایفسکی نوشت: «رنج منشأ آگاهی است.» اما رنج همه جا در حضور اندیشه و احساس هست. سارتر به نوبه خود و به همان سادگی نوشت: «سنت: زندگی در سمت دیگر یأس آغاز می‌شود.» سارتر ذهن درختان کلاسیک فرانسوی را به اگزستانسیالیسم ارزانی داشته است اگر چنانکه امریکاییان می‌پندارند، او در این وادی رهبر نیست، مسلماً یک رهبر هیران است. صراحت او، مهارتش در نویسندگی، تیزهوشی و صیقل‌بودنش، چنان گستره‌ای از مخاطبان یافت که احتمالاً هیچ فیلسوفی در این حیات هرگز بدان دست نیافته است. او به کار خود ذهنیتی خرسندانه فرانسوی، یعنی کمتر سازگار با متافیزیک داد تا شیوه‌های روان‌شناختی استدلال. تناقض‌آمیز می‌نماید که سارتر اگزستانسیالیست و شیوه رنسانسی دکارت^(۲) و به سنت دکارتی عمل می‌کند؛ وی در ابتدای کار است و

1-Arthur Koestler (۱۹۰۵-۱۹۸۳) متولد بوداپست، نویسنده انگلیسی، ابتدا کمونیست بود

اما بعداً به شدت ضد کمونیست شد.

2-René Descartes (۱۵۹۶-۱۶۵۰) ریاضی دان و فیلسوف بزرگ فرانسوی. واضع فلسفه

جو این اندیشه^(۱) را پیش می‌کشد: خودی که هست^(۲) و خودی که خود موجود را مشاهده می‌کند. او از این ثنویت، با سلوکی بی‌نهایت درخشان در ثنویت‌های دیگر سیر می‌کند: دانستن - عمل کردن، بودن - شدن، طبیعت - آزادی، و غیره. فقط فیلسوف حرفه‌ای می‌تواند تمامی این راه را طی کند. اما سارتر بی‌شبهه به نظر نیچه مقید است که: «من فقط فیلسوفی را محترم می‌شمارم که بتواند سرمشق باشد.» خود او سرمشق است، و رنج بسیار کشیده تا سرمشق بودن خدیش را پس از تحقق بخشد: در روزنامه نگاری، در داستان نویسی، در نمایشنامه نویسی، در فعالیت سیاسی و در تعلیم. طبعاً این پرسش مطرح می‌شود: این سادتر کیست؟

ژان پل سارتر به سال ۱۹۰۸ در پاریس زاده شد. بیشتر در خانواده مادریش، خانواده شوارتز، روش یافت؛ آلبرت شوارتز^(۳) دایی بزرگ او بود. این پسر بچه با «بزرگش، مبتکر روش زبان آموزی برلینتز آموزش داد. در واقع سارتر آن قدر در کتابخانه پدر بزرگ وقت می‌گذراند که بعدها، به قول خود او، در ملال نوشتن آغاز کرد. سرانجام در دانشگاه‌های فرانسه و آلمان درس فلسفه خواند و در شهر

1-Cogito

۲- جوهر فلسفه دکارت: «من فکر می‌کنم، پس هستم "cogito er go sum" سارتر این اندیشه را وارونه می‌کند: من وجود دارد، پس به خود می‌اندیشم.

3-Albert Schweitzer (۱۸۷۵-۱۹۶۵) متأله، فیلسوف و پزشک انساندوست آلمانی تبار

فرانسوی عمری را در خدمت سیاه‌پوستان گذراند. برنده جایزه صلح نوبل.

لوهاور^(۱) به تدریس مشغول شد - همان شهری که الگوی بویل^(۲) در تھوع نخستین اثر کامل سارتر قرار گرفت. این کتاب پس از انتشار در سال ۱۹۳۸، همچنانکه قابل پیش‌بینی بود، در محافل آکادمیک محکوم شد؛ اما خوانندگان جوانتر از آن استقبال کردند و این اثر به مراتب موفق‌تر از اغلب اولین رمانها بود. آنگاه جنگ آغاز شد. سارتر به جنگ رفت، سارتر به اسارت گرفته و به اردوگاه اسرا فرستاده شد، اما به سبب بیماری آزادش کردند. به پاریس بازگشت. آن‌جا، در حالت اشراف‌بهر - بد نمایشنامه و اولین اثر عمده فلسفی‌اش، وجود و عدم^(۳) (۱۹۴۳). در پایان جنگ به عنوان رهبر تمامی نسل جنگ زده روسنفذران پاریسی شناخته می‌شد.

از آن پس فعالیت سارتر گسترده بوده است. او رمانها، داستانهای کوتاه، نمایشنامه‌ها، رساله‌های ادبی و فلسفی، زندگینامه، آثار فراوان سیاسی و ژورنالیستی، اعلامیه‌ها، بیانات، و غیره نوشت و منتشر کرد. جای عجب نیست که او را درخشان‌ترین فرانسوی عصر ما خوانده‌اند. در تیزهوشی، دانش اندوزی، مهارت، در استدلال و شور مجادله هیچ کس به گرد پای او نمی‌رسد. وجود و عدم با همه نقص‌هایی که منتقدان، از جمله خود سارتر در آن یافته‌اند، نقشی درخشان در فلسفه داشت؛ تھوع تنها رمانی قوی نیست و دریدادی اثرگذار در تکامل شعور است.

1-Le Havre بندری در شمال غربی فرانسه.

2-Bouville شهری تخیلی در رمان تھوع.

3-Being and Nothingness